

باب گفتگو

در سال‌های اخیر هرگاه صحبت از سنجش عملکرد اجتماعی نظام آموزش عالی در ایران بوده، شاهد سو تفاهم‌ها و کاستی‌هایی بوده‌ایم که از جمله ریشه در ارزیابی این تجربه از منظر تاریخچه تأسیس آن دارد. دانشگاه تهران که این روزها شصتمین سالگرد تأسیس آن گرامی داشته می‌شود، میراث دورانی است که طی آن موجی از تجددخواهی سراسر کشور را فرا گرفته و جامعه هر روز شاهد برپایی نهاد جدیدی بود. تغییرات انقلابی در کشور ما که بازبینی تاریخ معاصر را ایجاب نمود، دانشگاه و تاریخچه آن را نیز شامل گشت و محکومیت همه جانبه‌ای که دوران استبداد رضاشاهی را در بر گرفت، دانشگاه را نیز مصون نگذاشت. در این ارزیابی‌ها دانشگاه بمنزله نهادی که تأسیس آن پیرو روند «منطقی» جامعه ما رخ نداده و فقط ناشی از الگوبرداری فراگیر از جوامع غربی بود، مورد نکوهش و موضوع مذمت قرار گرفت. اگر از مجموعه وقایعی سیاسی که به انقلاب فرهنگی انجامید بگذریم، ریشه بسیاری از ناملایماتی که نهاد دانشگاه در دهه اخیر شاهد آن بوده است را می‌توان در همین ارزیابی شتابزده باز یافت. شتابزده از آن جهت که در این ارزیابی چندان بر فضای حاکم بر کشور در آن دوران تأکید می‌شود که سایر جوانب تأثیر این تأسیس و نیز تأثیر عمومی این نهاد بر جامعه شناسی کشور بکلی نادیده گرفته می‌شوند.

به فرض که دانشگاه در گسست با نیازهای واقعی جامعه ما برنامه ریزی شده و پایه گذاری آن بازگویی خواست گروه قلیلی بود که می‌خواستند به هر قیمتی که شده ایران به مقام کشورهای غربی دست یابد.

و به فرض که امروز عده ای قیمتی را که جامعه بابت این رؤیای دست نایافته پرداخت، بسیار گزاف بدانند. اما جنبه دیگری از واقعیت نیز هست که نباید نادیده گرفته شود و آن اینکه تا پیش از پیروزی انقلاب و در طی تقریباً نیم قرن دانشگاه در کشور ما به تربیت کادرهای علمی و سیاسی، محققین و تحصیل کردگانی پرداخت که در ترسیم حدود اختیارات و امکانات این جامعه و شکل گیری آن سهمی بسزا داشتند و چهره آن را بکلی دگرگون کردند. و به این اعتبار نه ممکن است و نه بجا که جامعه امروزی را جانشین آنچه در نیم قرن پیش از این بود کرد و اصلاحش را منوط به طرح دوباره مسائلی دانست که به فرض در آن دوره پاسخ مناسبی برایش بدست داده نشد.

انتقاد از شیوه استبدادی طرح و حل عمده نیازهای اجتماعی در دوران پهلوی به جای خود محفوظ، اما این واقعیت را نیز نباید فراموش کرد که همه درگیری های اجتماعی آن دوره را نمی توان از این منظر و فقط از این منظر مورد ارزیابی قرار داد. به هر حال دانشگاه بمنزله نهادی مدرن نمی توانست از جمیع جهات با ارزش های سنتی جامعه ای که در آن پایه عرصه وجود گذاشت از در آشتی در آید، اما و دقیقاً به واسطه همین خاستگاهش، مسبب روابطی در جامعه گشت که مروج برابری مدرن بود، حتی اگر این مساوات تنها به برابری در دسترسی به علم خلاصه شده باشد. همچنین نقش دانشگاه در برآوردن خواست و درخواست طبقات نوپای اجتماعی در دسترسی به مشاغل و مناصب و جایگاه های اجتماعی که تا پیش از این در انحصار گروه معدودی بود، قابل اغماض نیست و به همین صورت نقش دانشگاه را در تعیین حدود و وسعت دستگاه دولت که اهم کادوهایش را همین دانشگاه تأمین می کرد، نباید فراموش کرد. به این معنا عناد با دانشگاه را اگر هم به معنی عناد با مؤسسين آن بگیریم، از آنجا که به معنی عناد با برابری مدرن و بی اعتنایی به نیازهای دستگاه دولت نیز هست، نمی توان بدون وارد آمدن لطمات سنگین به جامعه پیگیری کرد و تا به حال نیز نتیجه ای جز این نداشته است. فزون بر دو کارکرد نامبرده، دانشگاه نقش های مهم دیگری نیز در جامعه ما ایفا کرده است. دانشگاه هم به تعمیم ارزش علم در جامعه یاری رسانید و هم جامعه را با قدر و منزلت آزادی آشنا نمود و این هر دو در طبیعت دانشگاه و خاستگاه مدرن آن مستتر است و نمی توان به داوری پیرامون دانشگاه نشست و این کارکردهای آن را نادیده گرفت.

به اعتبار این عملکردهای گوناگون است که امروز پرسش اساسی پیرامون دانشگاه کمتر به تاریخچه تأسیس، شرایط اجتماعی و سیاسی دورانی که در آن این نهاد در کشور ما پایه گذاری شد و نیز ارتباط آن با سایر مراکز کسب و تعلیم معرفت باز می گردد و پرسش اساسی درباره جایگاه دانشگاه و به دنباله آن مقام استاد و دانشجو این است که برابری، آزادی و معرفت و تأمین نیروهای لازم دستگاه دولت از طریق نظام آموزش عالی از چه ارزشی در جامعه برخوردارند؟ و جامعه به چه میزان می خواهد و می تواند مروج و مبین این ارزش ها باشد و پاسخگویی آن نیاز؟ و از آنجا که این ها همه از مؤلفه های جوامع مدرن هستند، پرسش به این باز می گردد که جامعه تا چه حد اراده و امکان گام نهادن به دنیای مدرن را دارد؟

مجله آینده، آذر-اسفند ۱۳۶۷، ص ۵۷۸). مهندس بازرگان نیز در مدافعات خود در اشاره به این گزارش از تصدیق فی‌الغایه، جبهه ملی یاد کرده‌اند (مدافعات مهندس مهدی بازرگان استاد دانشگاه در دادگاه تجدید نظر ویژه دادستانی اوش، خرداد ۱۳۴۳، تکثیر از نهضت آزادی ایران، خارج از کشور، ص ۷۴). دکتر سنجایی می‌نویسد: «هر چند در نتیجه تحقیقات و بازرسی‌ها معلوم نشده که جبهه ملی در واقعه اول بهمن ارتباط با عوامل دیگری داشته باشد ولی به علت این که نتوانسته است انضباط در دانشجویان برقرار کند که آن آشفتنگی بوجود نیاید از این جهت مرتکب تقصیر شده است. تنها ایرادی که بر ما گرفتار این بود که دانشجویان در آن روز تظاهرات شدید و سنگ‌پرانی کرده‌اند و عدم دیسیپلین آنها ناشی از ضعف انتظامات جبهه ملی بوده است.» (سنجایی، پیشین، ص ۲۱۸) در حالی که کل گزارش، بویژه با تأکیدی که بر نقش بحث‌انگیز سازمان جوانان (یا به عبارت دیگر گروه دکتر خنجی) دارد، هر چند از ایراز رای نهایی اجتناب می‌ورزد (که وظیفه آن در مقام هیئت تحقیق نیز نبود)، چندان هم جبهه ملی (یا لاقبل بخشهایی از آن را) میرا نمی‌داند.

۲۱. گزارش هیئت بررسی، ص ۲۶-۳۰، ۲۲. همان، ص ۲۹-۳۰.
۲۳. خواننده‌ها، شماره ۳۸، ۱۰ بهمن ۱۳۴۰.
۲۴. گزارش هیئت بررسی، ص ۳۴، ۲۵. همان.
۲۶. سنجایی، پیشین، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۲۷. بیژن جزنی، تاریخ سی ساله ایران، نشر کارگر، بی تا، بخش دوم، ص ۹۵.
۲۸. خاطرات سیاسی خلیل ملکی، با مقدمه دکتر محمدعلی کاتوزیان، تهران، شرکت انتشار، ج ۲، ۱۳۶۸، ص ۱۳۶.
۲۹. جزنی، پیشین، ص ۹۴-۹۵.
۳۰. دکتر غلامحسین صدیقی با آن که خود در بسیاری از «ملاحظات» برخی دیگر از رؤسای جبهه سهیم نبود و موافق اصلاح طلبان، طرح موضوع اول بهمن را در کنگره «تف‌سربالاه» تلقی کرد. بر اساس گفته‌های آقای حسن پارسا.
۳۱. ظاهراً آنها واکنش قابل توجه، اظهارات هاشم صباغیان، یکی دیگر از اعضای سازمان دانشجویی جبهه ملی بوده است که بی اطلاع از عملکرد گروه خنجی نبوده، و در همان جلسه اظهاراتی در تأیید پرسش مطرح شده بیان کرده بود.
۳۲. جبهه ملی ایران در نخستین روایتی با مسائل سازمانی، کنگره سال ۱۳۴۱، بی جا، بی تا، ص ۳۴.
۳۳. به نوشته بیژن جزنی «در تحقیقاتی که از طرف جناح چپ به عمل آمد معلوم شد دو روز قبل [از اول بهمن] مسعود حجازی از طرف شهربانی احضار شده و عملاً آزاد شده تا برگزاری تظاهرات به نامی بر نخورد. همچنان حجازی کمیته ویژه‌ای برای تحمیل بر نامه خود و کشاندن دانش‌جویان تشکیل داده بود که بعداً اسرار آن بر ملا و مسلم شد...» (تاریخ سی ساله، پیشین، ص ۹۴-۹۵).
۳۴. دکتر کاتوزیان که کل ظهور و سقوط جبهه ملی دوم را در حول محور حاکمیت عملی گروه سه نفره شاپور بختیار، دکتر خنجی و دکتر مسعود حجازی بررسی کرده است، طرف دیگر ماجرا را تیمور بختیار می‌داند (کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۲۷۹) و در این مورد بخصوص نیز علاوه بر تیمور بختیار، احتمال مشارکت دربار را نیز خاطر نشان شده است (همان، ص ۲۸۵) مع‌هذا با توجه به اختلاف نظرهای فزاینده شاه و تیمور بختیار (که پنج روز بعد از واقعه ایران را ترک گفت) و نقش مسلم نیروهای وفادار به شخص شاه در حمله به دانشگاه از یک سو، و سهم دیگر سران جبهه-به‌ویژه دکتر سنجایی- در این امر، جای آن دارد به تأکید بر نقش احتمالی شاپور بختیار (آن هم بیشتر به سبب نسبت خانوادگی او با تیمور بختیار) بسنده نکرده، در بررسی‌های بعدی احتمالات بیشتری را مورد توجه قرار داد.